

جادوی شعر در کلام نهفته است

نیم نگاهی به چند ترجمه‌ی شعر از احمد شاملو

اشاره: مقاله‌ی «جادوی شعر در کلام نهفته است» به همراه چند مقاله‌ی دیگر، کتابی را همین نام شکل داده‌اند که به زودی توسط نشر چشمه منتشر خواهد شد.

این مطلب، نیم نگاهی به چند ترجمه‌ی شعر از شاملو دارد و سپس مباحث دیگری را پی می‌گیرد. اما از آن‌جا که آن مباحث دیگر را نیز می‌توان بر روی ترجمه‌های شعری شاملو سنجید و ارزیابی کرد، در این جا مقاله‌ی «جادوی شعر در کلام نهفته است» را به شکل کامل می‌آوریم.

۱

بارها شنیده‌ایم که فلان شعر در زبان اصلی شوری برانگیخته و غوغایی به پا ساخته، یا می‌شنویم که شعری که شاعری در جوانی سروده، چهل سال پس از مرگ سراینده‌اش به جایگاهی دست یافته که استحقاق آن را دارد، اما هنگامی که برگردان‌های این نوع اشعار را به زبان فارسی می‌خوانیم این پرسش برای ما پیش می‌آید: چه جادویی در این کلام نهفته که ملتی را مسحور کرده است؟ یا باید ادعا کنیم که فقط ما فارسی زبان‌ها (و نه حتی فقط ما ایرانی‌ها) در شعر و شاعری سره را از ناسره تمیز می‌دهیم و دیگران در این زمینه کودن و کژفهم‌اند که لافی است گزاف - یا باید پاسخ به پرسش یاد شده را در جای دیگر جستجو کنیم.

مترجم پرکار، شجاع‌الدین شفا شعرهای هومر و رمبو، ویرژیل و والت ویتمن، شعرهای شاعر خیالی بلیتیس و ادگار آلن پو... را به یک زبان و گاه با کژفهمی به نثر فارسی برگردانده است و همانند «سنت بد کز شه اول فتاد» موجب شد که دیگران هم با ساده‌اندیشی «قدم در وی» نهند. در اروپا و در کشورهای دیگر که در آن جا هیچ کس همه‌کاره نیست، برگردان شعر، ویژه‌کاران خود را دارد که اکثر آ‌از میان شاعران برخاسته‌اند یا سرسوزن ذوقی دارند، و به ساینقه‌ی همین ذوق به نقش شکل و به ویژه موسیقی در شعر وقوف دارند.

پاول سلان، شاعر آلمانی زبان معاصر تک و توکی شعر مشورهم سروده است، اما همین شاعر هنگامی که از هفت زبان به زبان آلمانی شعر ترجمه می‌کند با دقت، موشکافی، سخت‌کوشی و اشراف بر محتوای شعر می‌کوشد این سروده‌ها را تا حد ممکن شکل‌باخته (= دفرمه) عرضه نکند. بیشتر سروده‌هایی که توسط پاول سلان به آلمانی برگردانده شده است در اصل موزون و مقفی هستند و او نیز این سروده‌ها را با قافیه و وزن به زبان آلمانی بازسرای کرده است.

اریش فرید، شاعر آلمانی زبان دیگر، بیش از بیست نمایش‌نامه اثر شکسپیر را به زبان آلمانی ترجمه و کلیه‌ی بخش‌های منظوم و قافیه‌دار آن را به شکل اصلی بازسرای کرد. احمد شاملو در بازسرای مشهورترین شعر لورکا «مرثیه برای ایگناسیو سانچز مخیاس» به این روش صحیح بسیار نزدیک می‌شود. به نظر من درخشان‌ترین مصراع‌های آن برگردان، مصراع‌های زیر است (سطرهای داخل کروشه از این دیدگاه نیاز به بازنگری و اصلاح دارد):

[در شهر سه ویل

شهزاده‌ای نبود]

که به همسنگیش کند تدبیر،

نه دلی همچنو حقیقت جوئی

نه چو شمشیر او یکی شمشیر.

زور بازوی حیرت آور او

شط غرنده‌ای ز شیران بود،

و به مانند پیکری از سنگ

نقش تدبیر او نمایان بود.

در این جا مترجم با فراست از «بحر خفیف» به «رمل مخبون» نقب می‌زند:

نغمه‌یی اندلسی می‌آراست

هاله‌یی زرین بر گرد سرش.

خنده‌اش سنبل رومی بود

و نمک بود

و فراست بود.

برگردان شعر، اما، با این نظم و ترتیب ادامه پیدا نمی‌کند:

ورزبابازی بزرگ ، در میدان
کوه نشینی بی بدیل ، در کوهستان
چه خوشخوی با سنبله ها
چه سخت با مهمیز !
چه مهربان با ژاله
چه چشمگیر در هفته بازارها
و با نیزه‌ی نهایی ظلمت
چه رعب انگیز .^۱

اگر دو قافیه‌ی میدان و کوهستان از یک سو و مهمیز و رعب انگیز از سوی دیگر نمی بود ، شکل باختگی این بند کامل می شد . در سراسر برگردان این شعر (که به نظر من برترین ترجمه‌ی یک شعر بلند به زبان فارسی است) از این دست غث و ثمین ها کم نیست . این ادعا که شکل باختگی های یاد شده «وزن طبیعی» شعر است ، سخنی است - به نظر من - بی منطق .
شرط لازم برای ترجمه‌ی شعر موسیقایی ، حفظ موسیقی شعر است تا حد ممکن و حفظ موسیقی شعر نیز در زبان فارسی امکان پذیر نیست مگر به یاری شناخت تقریباً آکادمیک اوزان عروضی . می دانم که این پیشنهاد ساده - که در کشورهای پیشرفته الفبای ترجمه‌ی شعر محسوب می شود - عده‌ای را شگفت زده و تعدادی را ناخشنود می کند .

۳

در این نوشتار بنا به دلایلی قصد ندارم وارد مقوله‌ی «شکل» شوم و بر آن ام ، گذشته از موردی که ذکر خواهد شد ، به بحث درباره‌ی موسیقی شعر بسنده کنم . اما فقط برای بیان این که نوشتار من از شکل ، فقط موسیقی را در نظر دارد ، دو ترجمه از شعر کوتاه «رؤیاها» اثر «لنگستن هیوز» را نقل و خود ، بازسرابی سومی را پیشنهاد می کنم .
ترجمه‌ی اول :

رویاها را رها مکنید
زیرا اگر رؤیاها بمیرند
زندگی پرنده‌ی شکسته‌ی بالی است
که پرواز نمی تواند کرد .
که پرواز را رها مکنید
زیرا هنگامی که رؤیاها بروند
زندگی مزرعه‌ای است بایر
و یخ زده از برف .^۲
ترجمه‌ی دوم :

رویاهاتو از دس نده ،
واسه اینکه اگه رویاها از دس برن
زندگی عین بیابون برهوتی می شه

که برفا توش یخ زده باشن
رویاهاتو از دس نده
واسه اینکه اگه رویاها بمیرن
زندگی عین مرغ بریده بالی می شه
که دیگه مگه پرواز و خواب ببینه ۳

ترجمه ی کیانوش ، از این دیدگاه ، شکل شعر را خفه کرده است ، اما در ترجمه ی شاملو بخشی از شکل - جنبه ی فولکلوریک آن - به خوبی به خواننده القا می شود: شعر هیوز از نوع [= ژانر] شعر «دخترای ننه دریا» ی خود شاملو است ، اما کیانوش آن را در نوع شعر رسمی ترجمه کرده و خواه ناخواه به محتوای آن آسیب رسانده است: در شعر هیوز ، سیاه پوستی مظلوم و عامی هنگامی که مشغول بیگاری است درد دل می کند و در ترجمه ی کیانوش استاد دانشگاهی دارد به دانشجویان اش «مکنید» و «بکنید» درس می دهد. ترجمه ی شاملو نیز هر چند جنبه ی گفتاری شعر را حفظ کرده است ، اما شکل کامل تر شعر را - تا جایی که در ترجمه امکان دارد - عرضه نمی کند.

اینک بازسرای پیسنهادی من :

رویاهاتو نده از دست

آخه

اگه رویای تو از دست بره

برهوتی می شه دنیا که همه ش برف و یخه .

رویاهاتو نده از دست

آخه

اگه رویا بمیره

زندگی مثل پرنده س که پراش چیده شده

دیگه پرواز و مگه خواب ببینه .

شکوه علم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۴

ترجمه ی منشور اشعار منظوم عیب دیگری هم دارد: مهدی اخوان ثالث یکی از اشعار سنتی مشهورش را - که در رثای مرحوم دکتر محمد مصدق سروده است - این گونه آغاز می کند:

دیدي دلا که یار نیامد

گرد آمد و سوار نیامد

در بیته ی از این شعر می خوانیم:

یکی از آن قوافل پُربا -

ران گوهر نثار نیامد.

در بیت اخیر هجای نخست از واژه ی دو هجایی «باران» در مصراع اول ذکر می شود و هجای بعدی در مصراع دوم ، و این کار به اقتضای وزن صورت می گیرد. فرض کنیم این شعر به زبان فرانسه سروده شده

باشد و ما آن را به نثر فارسی ترجمه کنیم و «با» را در یک سطر و «ران» را در سطر پایین تر بنویسیم ، مضحک نمی شود؟ بسیاری از تقطیع هایی که در شعر منشور ده - بیست ساله ی اخیر در مطبوعات به چشم می خورد، حاصل از این گونه برگردان هاست . شاعر بی گناه جوانی که نه قادر است مستقیماً با شعر معاصر جهان رابطه برقرار کند و نه شعر کلاسیک فارسی را می شناسد، از مدعیان عرصه ی هنر شنیده است: «عادت زدایی»، «گریز از هنجارهای زبان»، «اجرای جدید»، «وزن کهکشانی»... این سراینده ی نوپا و بی گناه نمی داند که بیشتر اشعار موفق معاصر جهان، در زبان اصلی موزون سروده شده است و این تقطیع ها در زبان های دیگر به اقتضای وزن به این شکل درآمده است . حاصل چه می شود؟ کمیت چشم آزار و کیفیت گوش خراش شعر .

شماری از عباراتی که به کار رفت: «عادت زدایی»، «گریز از هنجارهای زبان»...، البته ، خود، مانند منشورسرایان جوان بی گناه اند، اما این عبارات در غالب موارد بر قلم کسانی جاری می شود که مقصدشان فقط از «نادانی، فضیلت ساختن» است . این تذکر به جاست که تقطیع یاد شده در شعر اخوان نادرترین نوع تقطیع است، چه در زبان فارسی و چه در زبان های دیگر . قبول دارم اما هر نوع تقطیعی که به اقتضای وزن صورت گرفته باشد و در ترجمه ی منشور از یک شعر منظوم در نظر گرفته نشود نوعی بدآموزی را برای نوپایان و نوعی استدلال با پای چوبین را برای حرفا فنان به همراه می آورد . این راه می پذیرم که ترجمه ی منشور از شعر منظوم فقط یکی از موجبات «تولید انبوه» شعرهای یاد شده است .

۵

راه خروج از این بن بست چیست ؟

می دانیم اگر مترجمی متن را به زبان مبدا فهمیده باشد بی شبهه قادر است آن را در زبان مقصد بفهماند . بنابراین اگر خواننده ی علاقه مند شعر، برگردان شعری را درک نکرد نباید فوراً به فهم خود شک کند، بلکه باید این فرض را نیز از نظر دور ندارد که خود مترجم نیز ممکن است بر محتوای شعر اشراف کامل نداشته باشد .

لازم به توضیح نیست که برای برقراری رابطه ی نسبتاً کامل با شعری دبیاریب، خواندن متون شارحین قابل اعتماد، ساده ترین راه است . اگر شرحی از سوی مترجم، رسانای محتوای شعر تشخیص داده شد، ترجمه ی آن می تواند خواننده را نیز برای برقراری همان نسبت از رابطه با برگردان شعر، یاری رساند . اگر هیچ کدام از شروح، مترجم را قانع نکرد، وی قادر است با خواندن چند نگرش بر شعر، خود، توضیحی بر آن شعر بنویسد و به این ترتیب نظر شمار بیشتری از خوانندگان را به سوی شعر جلب کند و از تعداد کسانی که مظلومانه می گویند: «ما شعر نمی فهمیم»، بکاهد . مترجم ها لزومی ندارد که از اظهار فضل اداگونه ی افراد خودنما بهراسند: «به شعور خوانندگان توهین شده است!» ارزنده ترین نمونه در زمینه ی شرح و توضیح اشعار خارجی، توضیحاتی است که محمدعلی اسلامی ندوشن بر گزینه ای از دو مجموعه ی «ملال پاریس» و «گل های بدی» [= گل های شر] اثر شارل بودلر نگاشته است .

اما همه ی کسانی که با نظریه ای مخالف باشند، البته «حرفه ای» نیستند . پس به پرسش هایی پردازیم که صادقانه مطرح می شود:

آیا ترجمه ی منظوم به محتوای شعر آسیب نمی رساند؟ پاسخ من این است: برای آن که شعری منظوم را منظوم ترجمه کنیم شاید مجبور شویم هفت - هشت درصد در محتوای آن تغییر ایجاد کنیم . درست به این

دلیل است که می‌گویم ترجمه‌ی شعر کار شاعر است. شاعر می‌داند کدام تغییرات در منظور شاعر خلل ایجاد می‌کند و کدام نمی‌کند.

در شعر «پلنگ» آن‌جا که ریلکه واژه‌ی «مردمک» (Puppil) را وارد شعر می‌کند، علاوه بر دلایل دیگر، دو دلیل «بدیعی» دارد: نخست آن‌که واژه‌ی یاد شده از سه هجا تشکیل شده است و ریلکه برای پر کردن وزن به واژه‌ای سه هجایی نیاز داشت. حال آن‌که واژه‌ی چشم (Auge) دارای دو هجاست، دوم آن‌که واژه‌ی مردمک (Puppil) قرار است دو مصراع پایین تر با واژه‌ی «سکون» (Stille) قافیه شود. حال اگر من به اقتضای وزن یا قافیه به جای واژه‌ی «مردمک» واژه‌ی «چشم» یا (اگر شعر جنبه‌ی عاشقانه یا آرکاییک نیرومندی می‌داشت) واژه‌ی «دیده» را به کار می‌بردم، خللی در محتوای شعر ایجاد می‌شد؟ در شعر ریلکه منظور از «مردمک» چیزی جز چشم نیست. پرده‌ها آهسته آهسته از برابر چشمان پلنگ کنار می‌روند، تا پلنگ بتواند «خیال» را به درون قفس آورد. من هم، البته، واژه‌ی مردمک را به کار برده‌ام، به این دلیل که واژه‌ی یاد شده مخل ایجاد موسیقی شعر نبود. اما اگر وزن اقتضا می‌کرد به جای مردمک، واژه‌ی چشم را به کار می‌بردم.

تغییرات دیگری - فراتر از «واژه‌گزینی» - نیز امکان‌پذیر است. مترجم وزن شناس در چنین مواردی باید شم بلاغی و حس زیباشناختی خود را میزان قرار دهد و با دقت اندازه‌گیری کند که در برابر آن چه از دست می‌دهد، چه چیزی به دست می‌آورد. شاید تکرار این حرف نابه‌جا نباشد که برگردان منظوم بد و تصنعی، از ترجمه‌ی منثور هم به مراتب بدتر است. به ویژه اگر خطای وزنی هم در ترجمه‌ی شعر وجود داشته باشد. کاربرد واژه‌هایی هم که جنبه‌ی آرکاییک ندارند و نیز دور از ذهن هستند و مآلاً به زیست سنگ‌واره‌ای در واژه‌نامه‌ها محکوم شده‌اند، خالی از هر لطفی است. ترجمه‌ی منظوم باید به گونه‌ای باشد که گویی بازسراینده، خود، شعری سروده است: روان، پاکیزه، قابل فهم و بدون خطای وزنی.

پرسشی دیگر: از کجا بدانیم که معادل «تناسب‌های زمانی»^۴ در زبان‌های دیگر، تناسب‌های زمانی در زبان فارسی [اوزان عروضی] است؟

به قول شاملو: «ای شیون!» اگر «پورگستال» توانست اشعار حافظ را، اگر «روکرت» توانست انبوهی از شعرهای فارسی را در آن تناسب‌های زمانی [= اوزان] زبان آلمانی بگنجانند، چرا ما قادر نباشیم عکس این عمل را با «سرود نیبلونگ‌ها» یا اشعار شیلر و گوته به سرانجام برسانیم؟ اگر «کورت شارف» (که عمرش دراز باد) توانسته و می‌تواند اشعار نیما، اخوان، آزاد، فروغ، خوبی، کدکنی... را در تناسب‌های زمانی زبان آلمانی بیان کند، لابد ما هم باید از این توان برخوردار باشیم که سروده‌های شاعران معاصر آلمانی زبان را به گونه‌ای طبیعی در اوزان عروضی جای دهیم.

اگر گفته شود: اوزان عروضی ما نسبت به تناسب‌های زمانی در زبان‌های دیگر از امکانات و توان کمتری برخوردار است، یا تناسب‌های زمانی در زبان‌های دیگر به اندازه‌ی اوزان عروضی ما مشکل نیست، پاسخ من این است: این حرف شاید کاملاً درست می‌بود، اگر ما هنوز در دوران قبل از نیما زندگی می‌کردیم و نیز امکانات عروض «پسا-نیمایی» را نمی‌داشتیم. اگر بهار به امکانات عروض نیمایی پشت نمی‌کرد شماری از ترجمه‌هایش آن قدر خنک از آب در نمی‌آمد و اگر مینوی تصورش از وزن فقط اوزان قدمایی نمی‌بود، از منظومه‌ی مشهور نمایش نامه‌ی هاملت (بودن یا نبودن) بحر طویل نمی‌ساخت. هر چند این ترجمه از دیگر ترجمه‌های این منظومه بسی برتر است، اما خاصیت بهتر شدن را نیز دارد، البته اگر دست از نش قبر برداریم. من نمی‌خواهم به خاطر یک جمله‌ی منطقی: «اشعار منظوم را منظوم ترجمه کنیم» بیش از این موجبات

رنجش شماری از همکاران را فراهم کنم، در غیر این صورت می شد به اندازه‌ی یک قفسه کتاب از اشعاری که در بیست و سی ساله‌ی اخیر به صورت منثور ترجمه شده است، مثال ارائه داد.

۶

حسن هنرمندی نوشته است: «این نکته [حفظ موسیقی در ترجمه‌ی شعر] چندان بدیهی است که فی المثل در زبان فرانسه «ژان کوکتو» یا «گیل ویک» اگر زبانی را هم ندانند، ابتدا مواد خام یعنی ترجمه‌ی تحت‌اللفظی شعری را از اهل زبان دریافت می‌دارند و سپس به یاری آن، جامه‌ی لفظی مناسب در زبان جدید بر آن می‌پوشانند.»^۵

این نوع همکاری‌ها در ایران هم به عمل آمده است. برای مثال عبدالرحیم احمدی مترجم «مکیث» اثر شکسپیر، ترجمه‌ی تحت‌اللفظی شماری از منظومه‌های این نمایش‌نامه را در اختیار نادر نادرپور قرار داد و شاعر نام برده این سروده‌ها را به نظم درآورد. اسماعیل خوبی برای به نظم درآوردن بخش‌های منظوم نمایشنامه‌ی «در پوست شیر» اثر «شون اوکیسی» نیازی به این همکاری نداشت و خود، بخش‌های آهنگین این اثر معاصر را به شکلی مطلوب به شعر فارسی ترجمه کرد.

ماحصل گفتار:

- ۱- شعر منظوم حتی‌الامکان با حفظ موسیقی شعر ترجمه شود.
- ۲- برای ترجمه‌ی منظوم امکان دارد تغییری هفت-هشت درصدی که مخل معنای شعر نباشد ضرورت یابد. پرتیراژترین شاعر معاصر جهان «یوگنی یفتوشنکو» (متولد ۱۹۳۳) در زمینه‌ی ترجمه‌ی آثارش، دقت حاصل از سخت‌گیری بی‌جا [= فضل فروشانه] را از دقت خلاقانه متمایز می‌کند و دست‌آخر با سخاوتمندی به مترجمان آثارش توصیه می‌کند: «آزادی بیشتر، موسیقی بیشتر.»
- ۳- برای ترجمه‌ی منظوم شعر گاه همکاری دو نفر که یکی از آن‌ها وزن شناس باشد، ضرورت پیدا می‌کند.
- ۴- ترجمه‌ی منظوم بد و مصنوعی از ترجمه‌ی منثور درست‌تر است.
- ۵- این پیشنهادها را به هیچ وجه مطلق نمی‌کنم و هر ترجمه‌ی منثور از شعری منظوم از این دیدگاه مردود نیست، به ویژه اگر ترجمه‌ی منثور صحیح، نخستین برگردان از شعری به زبان فارسی باشد.

۱. ترانه‌ی شرقی و اشعار دیگر، ترجمه‌ی احمد شاملو، ۱۳۵۹، صفحه ۳۰ تا ۳۲.

۲. شعر سیاه‌پوستان آمریکا، ترجمه‌ی محمود کیانوش، ۱۳۴۹، صفحه ۸۵.

۳. همچون کوچه‌ای بی‌انتها، ترجمه‌ی احمد شاملو، انتشارات نگاه، صفحه ۶۶.

۴. «وزن نوعی از تناسب است. کیفیتی است حاصل از ادراک وحدتی در میان اجزای متعدد. تناسب اگر در مکان واقع شود آن را قرینه می‌خوانند، و اگر در زمان واقع شود وزن خوانده می‌شود.» وزن شعر فارسی، نوشته‌ی محروم دکتر پرویز ناتل خانلری، انتشارات توس ۱۳۶۷، صفحه ۲۴.

۵. بنیاد شعر نو در فرانسه، نوشته‌ی حسن هنرمندی، ۱۳۵۰، صفحه ۳۰۸.